بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید م حمد جواد شبیری 8 دی 1389.

بحث در مورد تبعیت دلالت التزامی نسبت به دلالت مطابقی بود. ما یک سری اشکالاتی در جلسه قبل طرح کردیم بعد که فکر کردم به نظرم رسید که بعضی از این اشکالات وارد نیست. کلام اقای صدر را بررسی می کردیم آقای صدر فرموده بودند که ما بین دلالت التزامیه لفظیه و دلالت التزامیه عقلیه تفصیل قائل می شویم. در دلالت التزامیه لفظیه، قائل به عدم تبعیت می شویم و می گوییم بعد از سقوط دلالت مطابقیه از حجیت دلالت التزامیه به حجیت خودش باقی می ماند و لیدر دلالت التزامیه عقلیه با سقوط دلالت مطابقیه از حجیت، دلالت التزامیه هم از حجیت ساقط می شود. وجهش را این جور ذکر کرده بودند که ملاک حجّیّت اصاله عدم الکذب و عدم مخالفت ظاهر است. و در دلالت التزامیه عقلیه، مخالفت ظاهر یا کذب جدیدی پیش نمی آید در دلالت التزامیه لفظیه مخالفت جدید پیش می آید چون فرض این است که کلام ما دو تا ظهور دارد. یک ظهور در مدلول مطابقی و یک ظهور در مدلول التزامی. و عدم التزام به مدلول التزامی مخالفت ظهور جدید است. ما عرض می کردیم چرا شما ملاک حجّیّت را این یکی از این دو تا می دانید؟ آیا اینها خصوصیت دارد یا اینها از باب مصادیقی از یک ملاک گسترده تر هستند؟ آن ملاک این است که اصل این است که کاشف با مکشوفش مطابق باشد. نه اینکه کاشف با مکشوفش مطابقت نداشته باشد این خلاف قاعده است و بعد می خواستیم بگوییم که در ما نحن فیه اصلا کاشفیت از بین می رود. بیانی که برای از بین بردن اصل کاشفیت ذکر می کردیم این بود که در واقع اگر قرار باشد وجه حجّیّت غلبه مصادفت خبر با واقع باشد، به صرف غلبه مصادفت خبر با واقع شارع خبر را حجت کرده باشد باید شارع خبر را حتی با علم به کذب هم حجت کرده باشد چون به هر حال غلبه مصادفت وجود دارد در حالی که ما می دانیم که این جور نیست. پس باید بگوییم که غلبه مصادفت از آن جهت که ظنّ به صدق می آورد از آن جهت ملاک حجّیّت است و این جهت همچنان که نسبت به مدلول مطابقی تحقق ندارد نسبت به مدلول التزامی هم تحقق ندارد. ولی بعد به ذهنم رسید که این اشکال اخیر ما درست نیست. درست است که غلبه مصادفت بما هو ملاک حجیت نیست. ولی چرا شما می گویید غلبه مصادفت از آن جهت که ظنّ بالفعل ایجاد می کند آن حجت است. نه غلبه مصادفت از این جهت است که می تواند یعنی در صورت شک شکّ ما را به ظن تبدیل کند. غلبه مصادفت چون این صلاحیت را دارد که در صورت شک شکّ ما را تبدیل به علم کند در معمول موارد، شارع در تمام موارد شک، این اماره را حجت کرده باشد. هیچ ملازمه ندارد که اگر شارع در موارد شک اماره را حجت کرده باشد ولو ظنّ بالفعل هم نه برای من و نه برای نوع مردم حاصل نشده باشد بگوییم در موارد علم به خلاف هم حتما باید حجت کرده باشد نه. چون در نوع موارد اگر من ذاتا شک داشته باشم، با توجه به غلبه مصادفت این شکّ من تبدیل می شود به ظن شارع آمده است در همه موارد ظن، ظن را حجت کرده است. معذرت می خواهم در همه موارد این اماره ای که مشکوک است یعنی مقطوع الخلاف نیست. این هیچ ملازمه ای ندارد ما تصور می کردیم که اگر ما در همه موارد شک یعنی عدم العلم حکم به حجّیّت خبر کنیم ولو ظن حاصل نشود، باید در موارد علم هم حکم به حجّیّت کنیم ملاک واحد دارد نه، همچین ملازمه ای ندارد. به این بیان نمی شود مطلب را تمام کرد. مطلب نکته دیگری است که در لا به لای فرمایش اقای صدر هم به آن اشاره شده است ولی فکر می کنم که چون درست مطلب باز نشده است آن تفصیلی که ایشان فرموده اند ایجاد شده است. توضیح و ذلک اینکه اساسا چرا ما می گوییم اصل این است که مخالفت ظاهر نشده باشد؟ نفس مخالفت ظاهر بماهو مگر مشکلی دارد؟ پاسخ مطلب این است که مخالفت ظاهر باید یک اسبابی داشته باشد که آن اسباب خلاف اصل است. خب شما چرا یک کلامی به کار می برید که ظاهرش را اراده نمی کنید؟ گاهی اوقات به خاطر اینکه انسان اشتباه کرده است. خیال کرده است که واقع مطابق این اماره است. نه اینکه ظاهر اراده نکرده است. ظاهر را اراده کرده است ولی این ظاهر با واقع مطابقت ندارد. مراد من همین ظاهر است ولی من اشتباه کردم فرض کنید متکلّمی می گوید که زید آمد در حالی که زید نیامده است. اینجا نه اینکه از زید آمد ظاهرش را اراده نکرده است نه خیال می کرده است که زید آمده است در حالی که زید نیامده است اشتباه کرده است. اینجا نه عدم اراده مخالفت ظاهر است عدم تطابق یک خبر هست با واقع. عدم تطابق یک خبر با واقع گاهی اوقات به خاطر این است که اشتباهی رخ داده است. گاهی اوقات عدم تطابق خبر با واقع به جهت این است که عمدا اصلا من می خواهم شما را به خلاف واقع برسانم. تعمد دارم در اینکه شما را القای به خلاف ظاهر کنم. تعمد به کذب دارم. یکی از این دو نکته است که اماره با واقع تطابق نمی کند. عدم تطابق یک اماره با واقع ناشی از یکی از، و اصل این است که من متکلّم اشتباه نکرده باشم و اصل این است که من متکلّم منی که راستگو هستم و ثقه هستم، نخواهم شما را به خلاف واقع بیاندازم. اینکه یک جایی بخواهم شما را به خلاف واقع بیاندازم مثلا ناشی از تقیه ای باشد، عنوان ثانویه ای باشد، که تحقق آن عنوان ثانویه و اینها بعید است خیلی یک مصلحت اقوی را در نظر گرفته باشم مثلا به خاطر همان دروغ گفته باشم. تعمد به کذب الزاما منافات با عدالت ندارد. ممکن است تعمد به کذب به جهت عنوان ثانوی باشد که عنوان ثانوی منافات با عدالت ندارد. خلاف قاعده است یعنی اصل این است که انسان بر طبق عناوین ثانویه خبرش را ذکر نکرده باشد. بحث این است که در واقع آن که مخالف قاعده است نفس عدم تطابق کاشف با مکشوف یا عدم تطابق ظاهر با واقع به آن امر واقعی و اینها نیست. اصل قضیه این است که اینکه متکلم اشتباه کرده باشد در امور حسیه، فرض هم این است که اینها امور حسیه است. نادر اتفاق می افتد اشتباه کرده باشد به خاطر همین اگر اخبار از امور حدسیه باشد حجیت ندارد چون اشتباهش کم نیست. یا اینکه احتمال اینکه متکلم عمدا خواسته باشد من را به خلاف واقع بیاندازد این احتمال نادر اتفاق می افتد که عمدا بخواهد من را به خلاف ظاهر بیاندازد.

سؤال:

پاسخ: قسمتی از عرض ما دیروز همین بود. ولی من می خواستم بگویم که الآن کاشفیت وجود دارد. ولی اینجایی که می خواهم بگویم می گویم ملاک حجیت نفس اینکه کاشف با مکشوف باید تطابق کند نیست. یا نفس اینکه متکلم حتما باید ظاهر را اراده کرده باشد نفس این نیست. یک نکته دیگری است که منشأ می شود که متکلم حتما ظاهر کلامش را اراده می کند. آن این است که اگر نخواهد ظاهر کلامش را اراده کند، یا باید اشتباه کرده باشد یا باید تعمد کذب داشته باشد. اشتباه مطابق قاعده است و تعمد کذب هم مطابق قاعده است. تعمد کذب یعنی اینکه بخواهد من را به خلاف واقع بیاندازد. یعنی افهام خلاف واقع تعمدا خلاف قاعده است. من اصرار دارم لفظ کذب را به کار نبرم که نمی خواهم وارد بحث های فقهی شوم که کذب چیست و امثال اینها. بحث این است که متکلم نمی خواهد با کلام خودش مطلبی را به مخاطب القا کند که واقعیت ندارد. کما اینکه اصل این است که متکلم اشتباه نکرده است. چرا چون نادر اتفاق می افتد اشتباه کردن متکلم. صحبت سر این است که اگر در جایی حالا در اینجایی که مدلول مطابقی از اعتبار می افتد نسبت به مدلول التزامی ما می خواهیم ببینیم حجت هست یا نیست. صحبت سر این است که ین مدلول التزامی اگر مطابق واقع نباشد، چه اتفاقی افتاده است که این مدلوتل التزامی مطابق واقع نبوده است؟ یک احتمالش این است که اشتباهی از جانب متکلم سر زده باشد و من این را می دانم. اگر اشتباه از جانب متکلم سر زده باشد اینجا چه مدلول لفظی باشد چه دلالت لفظی باشد چه عقلی باشد نسبت به مدلول التزامی لازم نیست اشتباه بیشتری ما ملتزم شویم. یک اشتباهی که سبب شده است دلالت مطابقی را به دنبال آورده است همان اشتباه دلالت التزامی را هم به دنبال آورده است. ولو عرض کردم اصلا دلالت لفظی مطابقی باشد. جایی که طرف دو تا خبر می دهد می گوید این لباس با بول اصابت کرد و این لباس نجس است پس این لباس نجس است. اینجا اشتباهی که در رؤیت چشمی کرده است که کم هم اتفاق می افتد ولی این کم اینجا تحقق پیدا کرده است سبب شده است که این طرف اخبار ده که این با بول اصابت کرده است. همین امر نادری که اتفاق افتاده است همین امر نادر توجیه گر اخبار به نجاست هم هست. لازم نیست که ما امر نادر بیشتری را ملتزم شویم. پس اگر ما ملتزم شویم که مدلول التزامی مطابق واقع نیست اشتباه بیشتری را ملتزم نشده ایم. پس اگر علت اشتباه علت عدم تطابق دلالت التزامی با واقع اشتباه باشد، اشتباه جدیدی پیش نمی آید. اگر بحث تعمّد کذب باشد افهام خلاف واقع باشد، اینجا افهام خلاف واقع دو جور است. یک موقعی من اگر به این دلالت التزامی به نحو لفظی تصریح نمی کردم، حالا چه بگوییم از سنخ دلالت التزامی است یا از سنخ دلالت هر چیزی بگوییم. اگر من تصریح نمی کردم مخاطب نمی فهمید. یک موقعی است که مخاطب نمی فهمد من آمدم این را تصریح کردم. جایی که مخاطب من علم به ملازمه ندارد و من هستم که با آوردن این جهت به مخاطب این مطلب را می فهمانم. اینجا در واقع شما افهام خلاف واقع بیشتری کرده اید. یعنی من اگر می گفتم که این، یک موقعی است که من اگر بگویم این لباس به بول اصابت کرد مخاطبین هم می فهمند که لباس به بول اصابت کرده است و هم نجاستش را هم می فهمند. اینجا چه بگویم که لباس نجس شده است چه نگویم اغراء به جهل بیشتری حاصل نکرده ام. من همان چیزی را که اگر هم نمی گفتم مخاطب در خلاف واقع مبتلا می شد ولی من با آوردن جمله دوم اغراء به جهل بیشتری نکردم متکلّم را به خلاف واقع جدیدی مبتلا نکردم. این را هم نمی گفتم متکلم به این خلاف واقع می رسید

سؤال: فرض این است که متوجه نمی شود

پاسخ: نه می گویم اگر متوجه شود. اگر متوجه بشود، اینجا هم هیچ گونه مخالفت ظاهر جدیدی نیست ولی اگر متوجه نشود اینجا درست است. اینجا اصل این است که متکلّم این اغراء به جهل جدید را ایجاد نکرده است چون این در صورتی اینجا دلالت التزامی معتبر است که لفظیه باشد. چون اگر دلالت التزامی عقلیه باشد، اصلا دلالت التزامی عقلیه شکل نمی گیرد. فرض این است که مخاطب متوجه نمی شود و فقط من باید او را ملتفط کنم، اگر من ملتفطش نکرده باشد مخاطبن می فهمد پس بنابراین اگر من این واژه را به کار بردم، اصل این است که این مطابق واقع باشد.

سؤال:

پاسخ: نه بث اشتباه نیست. یکم وقعی است که منشأمخالفت اشتباه است، اشتباه باشد هیچ فرقی ندارد. یک موقعی است که منشأ اشتباه تعمد کذب است. تعمد کذب اگر باشد، تعمد کذب نسبت به دلالت التزامیه ای که اگر من با لفظ به آن دلالت تصریح نکردم، خود متکلم متوجه می شد. چه بگویم چه نگویم تفاوتی ندارد. ولی اگر نمی گفتم متوجه نمی شد این صورت درست است. پس تنها در این یک صورت، خلاف واقع بیشتری است خلافل اصل است که دلالت لفظیه باشد و متکلم هم منشأ اشتباه هم تعمد کذب باشد و اگر من نمی گفتم مخاطب متوجه نمیشد. می بینید خیلی حالت بسیار نادری است که مخاطب نداند و من هم علّت مخالفت ظاهرم تعمد کذب باشد نه اشتباه و دلالت لفظیه باشد. با این سه قید که دلالت لفظه باشد، علت اشتباه تعمد کذب باشد، یعنی مخالفت واقع در خبر تعمد کذب باشد و اگر هم من نمی گفتم خود مخاطب نمی فهمید، در این صورت حرف شما درست است

سؤال:

پاسخ: اینکه دلالت التزامیه نیست تبعی نیست که. بنابراین بحث سر این است که

سؤال: باز هم که یک دروغ بیشتر نیست

پاسخ: نه دروغ دوم است. یعنی برای چه این جمله دوم را گفتید اگر مطابق واقع نباشد؟ می گویید که زید زنده است پس الآن بیست ساله است. اگر من ندانم مخاطب این الآن بیست سالش است برای چه دروغ دوم را گفتم؟

سؤال: مرده است

پاسخ: صحبت سر این است که این اخبار خلاف واقع دوم را چرا گفتید؟ یعنی در واقع نه، اینکه اگر

سؤال:

پاسخ:صحبت سر این است که من در واقع تعمد دارم که دروغ بگویم. تعمد دارم در دروغ گفتن

سؤآل: زید زنده است یعنی زید را می شناسد دیگر؟

پاسخ: صحبت سر این است، خبر نمی دهم که اگر زنده باشد بیست سالش است. می گویم زنده است پس الآن بیست سالش است. برای چه آن مخاطب را به این که بیست سالش است بیاندازم؟

شاگرد: دو دروغ گفته است دیگر

پاسخ: دو تا دروغ گفته است بحث این است که این دروغ دوم مخالفت ظاهر بیشتری هست یا نیست؟ ولو منشأ آن همان باشد ولی الآن چه انگیزه ای دارم که این را بگویم؟ این باعث می شود که مخاطب را بیشتر به جهالت بیاندازیم. این مثالی که شما می زنید مثالی هست که مدلول التزامی اش مساوی با مدلول مطابقی است. ببینید شما می گویید که زید زنده است مدلول التزامی اش هم بیست ساله زنده است این مدلول التزامی اش اخص از مدلول مطابقی ما است. یعنی اگر مدلول مطابقی کاذب باشد مدلول التزامی هم کاذب است. این مثال ار فرض کنید یک موقعی من می گویم که مثلا شما فرض را این جوری در نظر بگیرید که اگر مدلول مطابقی هم صادق نباشد مدلول التزامی بتواند صادق باشد مثل نجاست و اینها. فرض ما این است آن مثالی که شما می زنید مدلول مطابقی وقتی کاذب شد مدلول التزامی هم کاذب است. آن از بحث ما خارج است. به دلیل اینکه علم به کذب مدلول مطابقی علم به کذب م دلول مطابقی را هم به دنبال دارد. همان بیانی که آقای خوئی دارند. فرض این است که فعلا بیان آقای خوئی، آقای خوئی که می گوید مطلقا در همه جا مدلول التزامی مساوی با مدلول مطابقی است. خب فعلا روی این مبنا داریم مشی می کنیم که میگوییم بیان آقای خوئی درست نیست. مدلول التزامی ممکن است اعم باشد. پس بنابراین با توجه به این نکته طرف می گوید که این به بول اصابت کرده است پس نجس است. یک موقعی می گویید پس نجس است یعنی نجاست بولیه دارد این مثل مثال شما می شود. یک موقعی می گوییم پس نجس است یعنی مطلق نجاست در آن است. از بیان آقای خوئی قمض عین می کنیم. صحبت سر این است که اینکه شما می گویید که مطلق نجاست در آن است در حالی که مخاطب نمی دانسته است که اگر نجس باشد این مطلق نجاست تحقق دارد چرا این دروغ را گفتید؟ این پیدا است که این دلیل دوم اصل این است که خود این دلیل دوم صحیح باشد. اصابه بول نشده باشد نشده باشد ولی نجاست سر جای خودش باید باقی باشد. البته عرض کردم به نظر من بیان آقای خوئی تمام است. وجدانا بیان آقای خوئی به نظرم درست است. ولی اگر ما بیان آقای خوئی را ناتمام بدانیم باید یک تفصیلی اینجا قائل شد بین اینکه دلالت از سنخ دلالت لفظیه باشد و منشأ مخالفت با واقع در دلالت التزامیه، تعمد کذب باشد این دو قید. قید سوم به گونه ای هم باشد که ملازمه را مخاطب نداند. من در واقع دارم این ملازمه را به او افهام می کنم یعنی تحقق لازم با اخبار من افهام به مخاطب شده است. یعنی مخاطب لو لا افهام تحقق لازم خودش متوجه این تحقق لازم نمی شود. در این صورتها بله. اگر هم شک کنم که منشأ اشتباه متکلّم اشتباه هست، یعنی منشأ عدم تطابق مدلول التزامی با واقع، اشتباه هست، یا تعمّد کذب هست این جا هم یک نوع طریقیتی گاهی اوقات چون احتمال دارد که منشأ اشتباه تعمد کذب باشد و احتمال دارد که، این احتمالات باعث می شود که یک نوع ملاکی برای حجیت نسبت به دلالت التزامی حاصل شود. ولی این چون احتمال در احتمال است خیلی احتمالش ضعیف می شود. خیلی وقت ها صلاحیت استناد ندارد. این است که به نظر می رسد عملا بین دلالت لفظیه و دلالت عقلیه تفاوتی نیست. در بعضی از موارد نادر مطلب آقای صدر درست است که در دلالت لفظیه، دلالت التزامیه اعتبار دارد به دلیل اینکه ما می دانیم که مثلا جهت عدم تطابق مدلول التزامی با مدلول واقعی اگر اشتباه باشد تعمد کذب است. و تعمد کذبش هم تعمد افهام خلاف واقع است. و افهام خلاف واقعش هم در صورتی که متکلم به این لازم تصریح نکرده باشد تحقق پیدا نمی کرده است. اینجا خب درست است. خب می دانید خیلی فرض نادر فی نادر فی نادر هست. این است که عملا دلالت التزامی هیچ وقت حجت نیست. صورتی که ما فرض کردیم یک صورت بسیار نادر التحققی است. غیر از اینکه این صورت نادر التحقق بنا بر مبنای آقای خوی اگر بگوییم حتی این صورت نادر التحقق هم دیگر آن نکته ای که باعث می شود که دلالت مطابقی ساقط شود دلالت التزامی را هم ساقط می کند چون فرض این است که دلالت التزامی همیشه مساوی است با دلالت مطابقی. علم به کذب داشته باشیم آن هم علم به کذب آن هم داریم. طرف علم اجمالی باشد آن هم طرف علم اجمالی است. ما با قمض عین از کلام مرحوم آقای خوئی یک چیز خیلی نادر التحققی هست که،

سؤال:

پاسخ: طبق فرض آقای خوئی اینجا هم تبعیت هست دیگر. چون آقای خوئی می فرمایند که من در واقع اخبار از نجاست، مثلا در این مثال اخبار از نجاست بولیه می دهم. اخبار از نجاست بولیه وقتی طرف می داند که اصبت بول تحقق پیدا نکرده است نجاست بولیه هم تحقق پیدا نکرده است. وقتی مساوی شدند، آن وجهی که مدلول مطابقی را از اعتبار انداخته است که علم تفصیلی یا علم اجمالی به کذب است نسبت به مدلول التزامی هم هست دیگر. درست است نسبت به کلام آقای خوئی باشد هیچ تفصیلی نمی شود قائل شد. ولی اگر کلام آقای خوئی را نگفتیم در این صورت نادر فقط باید فرمایش آقای صدر را پذیرفت که دلالت لفظیه باشد آن هم دلالت لفظیه اش منشأ احتمالی مخالفت این کاشف با مکشوف تعمد کذب باشد، آن هم تعمد کذب تعمد افهام خلاف واقع تعمد کذب باشد و آن هم به گونه ای باشد که اگر متکلم تصریح به این لازم نمی کرد خود مخاطب نمی فهمید. بنابراین تصریح به لازم یک القای در خلاف واقع و افهام امر غیر واقعی بیشتری را ایجاد می کرد. که خب خیلی صورت نادری است. این است که عملا در واقع هیچ جا دلالت التزامی حجت نمی شود با، اولا غالب موارد خود مخاطبین هم این ملازمه را می دانند به خصوص در جاهایی که ملازمه بیّن من الأخص باشد که واضح است. اقای صدر در بحث بیّن من الأخصی که دلالت التزامی وجود دارد اینجا می خواهد حجت بداند. بیّن من الأخص هیچ وجهی برای حجیت ندارد. ما تازه این صورتی هم که می گوییم نه در دلالت التزامی، در دلالت لفظی مطابقی داریم تفصیل قائل می شویم. اگر بحث دلالت التزامی باشد، برای دلالت التزامی باید بین من الأخص باشد. بیّن من الأخص بودن مساوی با این است که گفتن این مدلول التزامی یعنی مدلول التزامی چیز جدیدی برای مخاطب ایجاد نکند. اگر این مدلول التزامی را به نحو دلالت لفظیه نبود خود مخاطب می فهمید. بنابراین آن صورتی که آقای صدر اصلا تفصیل قائل شده است آن صورت اصلا درست نیست. ما در واقع اینکه می گوییم که کلام آقای صدر را قبول می کنیم در یک صورت که ایشان تصریح نکرده است. در دلالت مطابقیه لفظیه . در دلالت مطابقیه لفظیه ای که تابعه است و مخاطب هم به این ملازمه توجه ندارد.

سؤآل:.. یک مقدماتی می خواهد که اگر...

پاسخ: نه بیّن من الأخص نیست. این مقدمه می خواهد معنایش این است که بیّن من الأخص نیست. بیّن من الأخص این است که دیگر مقدمه نمی خواهد. بیّن من الأخص یعنی علم به ملزوم، تصور ملزوم تصوّر لازم را بیاورد. آن که مقدمه می خواهد می شود یا غیر بیّن یا بیّن من الاعم.

سؤال: همین فرض نادر را هم چرا ما مرتکب به دو تا خلاف ظاهر بشویم؟

پاسخ: اشکال ندارد اصل این است که حال یک کسی که، واقعش این است که اگر یک کسی من را به خلاف واقع مبتلا کرد می گوییم که دو تا خلاف واقع کرده است. حتما هم دو تا تعمد کذب دارد.

شاگرد:

استاد: البته یک نکته ای را توجه فرمایید این هم هست. گاهی اوقات اساسا این را هم اضافه کنم که در جایی که علّت تعمد به کذب ها هم دو تا علت مستقل داشته باشد. گاهی اوقات تعمد به کذب که مطرح است اصلا یک علت دارد. فرض کنید این مثال را بزنم، من این احتمال برایم مطرح است این را می دانم که این جمله را گفته است به خاطر مدلول التزامی دروغ هم گفته است. یک نفر هست سلطانی هست که نسبت به من بدگمان است که من شیعه هستم. من می آیم و یک نماز به سبک سنی می خوانم یا یک فتوایی بر طبق نظر اهل تسنن یک فتوایی صادر می کنم نه برای اینکه نفس این فتوا را به مخاطب افهام کنم. برای اینکه لازمه این مطلب را که من سنی هستم را به مخاطب افلهام کنم. اینجا من می دانم که این فتوا مطابق واقع نیست. مدلول التزامی اش هم مطابق واقع نیست. اینجا علت اینکه من اخبار از مدلول مطابقی دادم اصلا انگیزه من اوّلا و باذات به اعتبار مدلول التزامی بوده است. یعنی یک داعی بیشتر نداشته ام. داعی این بوده است که مدلول التزامی را به مخاطب بفهمانم.

سؤال:

پاسخ: مدلول مطابقی را که باید اراده کنم. اصلا مدلول مطابقی را برای این گفتم که آن خودش به آن مدلول التزامی برسد و به خلاف واقع بیفتد و من مجبور هستم که آن خودش به آن مدلول التزامی برسد و به خلاف واقع برسد. من مجبور هستم که خلاف واقع بودن آن را، فرض کنید با این مثال با فعل و قول خودم او را، همان داستان نماز علی بن یقطین دیگر. وضویی که علی بن یقطین می گیرد به نحو وضوی اهل تسنن وضو می گیرد برای چه؟ برای اینکه به او افهام کند که من سنی هستم. اینجا من می دانم که این وضویی که گرفتهه است مطابق عقیده اش نیست. مایی که از خارج داریم نگاه می کنیم می فهمیم که این موضوع مطابق عقیده اش نیست. اینجا نمی توانیم بگوییم که پس آن مدلول التزامی اش مطابق عقیده اش است که مذهب اهل تسنن حق است. چرا؟ چون اصلا علتی که سبب شده است که این کذب از او سر بزند مدلول التزامی بوده است. اینکه من می گویم در صورتی ما مدلول التزامی را می توانیم بگوییم اعتبار دارد که منشأ آن با مدلول مطابقی مختلف باشد. اگر منشأ هر دو یک چیز باشد همان یک چیزی که کذب در مدلول مطابقی را توجیه می کند کذب در مدلول التزامی را هم توجیه می کنم. ما باید فرض کنیم منشأ وقوع کذب نسبت به مدلول مطابقی و نسبت به مدلول التزامی متفاوت است

شاگرد: که عملا

استاد: که عملا هیچ اتفاقی نمی افتد.

سؤال:

پاسخ: مثلا می خواهم آن را افهام کنم. اصلا دروغ می گویم که زنده است برای اینکه بگویم که بیست ساله است برای اینکه بفرستمش خواستگاری ولی می خواهم سر کارش بگذارم برای اینکه بفرستمش برود، اذیتش می خواهم بکنم می خواهم بگویم که یک دختر بیست ساله دارد که خیلی زیبا است و می خواهم این را سر کار بگذارم که الکی برود خواستگاری کند. آن در واقع یک انگیزه بیشتر ندارم یعنی عمده اش این است که منشأ این دو تا اخبار یکی است یا دو تا؟ حالا چه تعمد کذب چه اشتباه و امثال اینها. چرا این اخبار خلاف واقع تحقق پیدا کرده است؟ آیا منشأ واحد داشته است یا منشأ عدیده داشته است؟ غالبا این اخبارات تبعی، منشأ اشتباهشان هم تبعی است. اخبارات تبعیه، منشأ اخباراتشان هم منشأ اینکه من اخبار خلاف واقع بدهم نادر است. خیلی نادر پیش می آید که اخبار به خلاف واقع بدهم و دو منشأ مستقل هم از هم داشته باشد. بله در آن جایی که منشأ آنها مستقل از هم باشند من می توانم بگویم که با سقوط مدلول مطابقی از اعتبار، مدلول التزامی از اعتبار نمی افتد چون منشأ آن مستقل است. ولی غالبا این جور نیست خیلی نادر اتفاق می افتد که بدانم منشأ آن مستقل است. اگر احتمال استقلال منشأ بدهم این اتمال طریقیت ایجاد می کند ولی طریقیت کمی است. احتمال استقلال منشأ، این احتمال غالبا طریقیت قابل توجهی ایجاد نمی کند چون احتمال در احتمال در احتمال می شود و یک چیز قابل توجهی ایجاد نمی کند.

سؤال:

پاسخ: مدلول التزامی لفظی نیست ولی عقلی هست. عمده قضیه این است

شاگرد: به آن تصریح کند

پاسخ: به آن تصریح کند که می شود مدلول التزامی اصلا. پس بنابراین عملا چه تصریح بکند و چه تصریح نکند، تأثیر آن چنانی ندارد تصریح کردن فقط در بعضی از موارد سبب می شود چون اگر تصریح کند باید منشأ مستقل داشته باشد. آنجا می شود یک چیزی را قائل شد. عملا تبعیت مدلول التزامی نسبت به مدلول مطابقی در همه جا هست. این بحث تمام است فقط یک بحثی مرحوم آقای صدر در ضمیمه دارند، مدلول های تضمنیه. ایشان می گویند بین مدلول تضمنیه تحلیلیه و مدلول تضمنیه غیر تحلیلیه فرق است و آن تکهکلام فرمایش اخیر آقای صدر را هم ملاحظه فرمایید آن فرمایش را هم چیز کنیم بحث ما تمام است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد